

موضوع انشاء: چرا وبلاگ می نویسند؟

رویا زارع

ما دانش آموزان محترم تا حالا انشاهای زیادی نوشته ایم، مثل " علم بهتر است یا ثروت؟ " و "عشق بهتر است یا نفرت؟" البته هر سال تعطیلات تابستانی را هم توصیف کرده ایم. ما در ده یک دایمی داریم و قرار است تابستان امسال را در منزل ایشان بگذرانیم، برای همین هم از حالا به معلم گرامی خبر می دهیم که مهر ماه آینده چند صفحه انشای دبش راجع به تعطیلات تابستان می نویسیم. در ده دایمی جان گاو و تپاله و هندوانه تا دلت بخواهد هست و این ها هم همه اش جان می دهد برای انشاء نوشتن.

اما این موضوع " چرا وبلاگ می نویسند؟ " را معلم مان به ما نداده، این موضوع را ما خودمان انتخاب کردیم چون آقای معلم گفت موضوع آزاد است و ما هم فکر کردیم چه موضوعی را بنویسیم که امروزی باشد، چون همه اش هم که نمی شود از تپاله و هندوانه نوشت، آدم باید از وبلاگ و ماهواره و از این جور چیزها هم بنویسد. و عموی پدرمان که نویسنده است و یک عمر مسئول ستون ترحیم و جواب نامه های خوانندگان روزنامه ی کیهان بوده هم توصیه کرد که از همین موضوع ها بنویسیم تا کم کم قلممان روان شود و مثل او نویسنده شویم. اما ما خیال می کنیم زیاد هم نباید این جور چیزها را نوشت، چون آن وقت ممکن است مثل یکی از فامیل هامان که اسمش را نمی گویم پشت سرمان بگویند فلانی اسهال قلم دارد. اما یک دفعه عیبی ندارد. بر ما دانش آموزان محترم واضح است که وبلاگ را باید نوشت، برای این که وبلاگ را کار دیگری اش نمی شود کرد جز نوشتن. البته بعضی ها گاهی هم وبلاگ را می خوانند، ولی بهتر است که آدم تا می تواند وبلاگ نخواند و فقط وبلاگ بنویسد. خواندن وبلاگ چشم را خراب می کند و برای قوه ی فهم آدم ضرر دارد. عمو مان می گوید اگر تمام این وبلاگ ها را بخواهی بخوانی که به کار دیگری نمی رسی. فقط باید بازشان کنی و دوباره ببندی، کلیک، کلیک. همین. یک نظر کافی است. اگر عکس هم داشته باشند که چه بهتر، تفریحش بیشتر می شود. از قرار معلوم نویسندگان محترم وبلاگ ها خودشان هم توقع ندارند کسی وبلاگ شان را بخواند، چون تا جایی که بتوانند آسمان و ریسمان را به هم می بافند و چیزهایی در وبلاگ شان می نویسند که

جای دیگری جرأت گفتنش را ندارند. لابد فکر می کنند در وبلاگ هر کاری آزاد است، یا این که مطمئنند کسی وقت خواندن نوشته هایشان را پیدا نمی کند. راستش آدم وقتی به این وبلاگ های محترم سر می زند سرگیجه می گیرد از بس طولانی نوشته اند، ما که اگر خیلی هنر کنیم بعضی هاش را یک خط در میان می خوانیم و برای بقیه اش وقت نمی ماند. تازه ما که توی کلاس تند خوانی شاگرد اول هم شده ایم، وای به حال بقیه که با سرعت لاک پشت می خوانند. معلم کلاس تندخوانی مان خودش گفت هیچ کس نمی تواند مثل ما یک نوشته به درازی تومار را جوری بخواند که هیچی از آن نفهمد. دیپلمش را هم داریم. منتها مامان جانمان می گوید این جور دیپلم ها برای در کوزه خوب است. ولی بابامان می گوید هیچی هم نباشد باهش پز که می شود داد. ما خودمان نظری نداریم ما وقتی این موضوع انشاء را انتخاب کردیم گفتیم برویم پیش پسر خاله مان که وبلاگ دارد و ارزش پیرسیم چرا وبلاگ می نویسد، که انشامان تحقیقی هم بشود. پسر خاله هم گفت به خاطر دخترها. این پسرخاله ی ما مهندس عمران است و همیشه توی خانه است، مامان مان می گوید غاز می چراند. اما به نظر ما مامان اشتباه می کند چون پسر خاله با غاز و ماز کاری ندارد، فقط از صبح تا شب با کامپیوتر ور می رود. حوصله ی ما را هم ندارد و به جای این که توضیح درست و حسابی بدهد از اتاق بیرون مان کرد. حتماً می خواست چت تصویری کند و ما نامحرم بودیم. ما هم رفتیم خانه وبلاگش را باز کردیم ببینیم آن تو چه چیزهایی نوشته، جاتان خالی همه اش حرف های بدید بود. برای هر کدام از نوشته هاش هم سیی چهل تا نظر داده بودند که اسم نویسنده هاش هم دخترانه بود. مامان داشت سر می رسید و ما هم فوری بستیمش اما توی یک فرصت درست و حسابی می رویم می خوانیمش، چون تو این دنیا آدم باید از همه چیز سر در بیاورد، این را همیشه بابامان می گوید. ما از جواب ندادن پسرخاله ناامید نشدیم و رفتیم سراغ وبلاگ های دیگر تا تحقیق کنیم ببینیم چرا وبلاگ می نویسند؟ یک وبلاگ پیدا کردیم که توش پر از شعارهایی بود که سر کلاس نمی شود گفت، اما زنگ تفریح بیائید آدرسش را بدهم خودتان بروید ببینید. این وبلاگ عین زنجیر به یک سری وبلاگ های مثل خودش وصل بود که خیلی با حال اند. از همان شعارهای شب چهار شبه سوری نوشته اند و عکس زندانی ها را انداخته اند، بدیش فقط این است که اگر یکیش را بخوانی انگار همه شان را خوانده ای، زیاد فرقی با هم ندارند.

این وبلاگ های شعاردار تازگی ها یکی یکی غیبتشان می زند، ما که دیگر خیلی هاشان را نمی توانیم باز کنیم، باید برویم از دوستان که متخصص فیلترشکن است یک فیلترشکن تازه تر بگیریم. از بابامان پرسیدیم چرا این وبلاگ ها را می نویسند، گفت برای این که مبارزه کرده باشند. اما مبارزه شان هم بستگی دارد به فیلترشکن: اگر فیلترشکن باشد مبارزه هم هست، اگر نباشد هم نیست، مثل جاده ی هزار در شب عید که بی یخ شکن و زنجیر چرخ نمی شود رفت. معلوم نیست اگر کسی فیلتر شکن نداشته باشد چه جوری باید از مبارزه ی وبلاگ نویسان محترم استفاده کند. تازه هی مدل های جدید فیلتر می آید و فیلتر شکن ها بی مصرف می شوند و باز فیلتر شکن نو درست می کنند و دوباره... مثل یک جور بازی می ماند. بابامان گفت این وبلاگ ها دارند ذهن کجی می کنند. ما پرسیدیم به کی؟ گفت به همان هائی که باید. ما از این بحث ها نتیجه گرفتیم که لازم نیست ما آن وبلاگ ها را بخوانیم، چون آن ها خودشان می دانند و کسانی که بهشان ذهن کجی می کنند. این بود که ولش کردیم و رفتیم سراغ وبلاگ های دیگر که موضوع های دیگر را می نویسند.

چندتا از وبلاگ های محترم را که دیدیم دیدیم خواننده هائی که برایشان نظر داده اند همه خودشان هم وبلاگ دارند. دنبال شان را که گرفتیم دیدیم این ها یک جور بازی دیگری می کنند مثل مهمانی بازی، یعنی نویسنده ها می رفتند به وبلاگ های هم دیگر مهمانی. اگر مثلاً آ از نوشته ی ب تعریف می کرد آن وقت ب هم می رفت از نوشته ی آ تعریف می کرد، هر چه هم که نوشته اش تعریفی نداشت. اما وبلاگ خوان بی وبلاگ ندیدیم. این است که ما خیال می کنیم وبلاگ را برای این می نویسند که چند نفر بیایند بخوانند و ارزش تعریف کنند، اما شرطش این است که نویسنده اول از نوشته های آنها تعریف کرده باشد. در پیام ها قربان صدقه ی هم رفتن هم، به قول معلم دینی مان مستحب است. اما اگر یکی راستش را بگوید و مثلاً بنویسد نوشته ات بی مزه بود دیگر بقیه تحویلش نمی گیرند. بازی اش این جور است. ما هم اول هوس کردیم بازی کنیم، بعد دیدیم تا بازی هائی مثل Red Alert و بازی شهرسازی هست آدم به این بازی ها نمی رسد. تازه وبلاگ بازی مخصوص چهل ساله به بالاهاست. بابامان هم با ما هم عقیده است، وقتی انشامان را برایش خواندیم گفت مگر آدم بزرگ ها دل ندارند که بازی کنند؟ هر کس به بازی خودش.

ما دیگر وقت نداریم بیشتر از این انشاء بنویسیم چون می خواهیم برویم بازی کنیم، تازه فکر می کنیم همین قدر تحقیق کردن برای این انشاء بس باشد. فقط برای این که معلم عزیز از ما ایراد نگیرند که چرا آخر انشامان نتیجه گیری ندارد از تمام این بحث ها نتیجه می گیریم که وبلاگ را برای این می نویسند که بیکار نباشند، و اگر روزی برای هر ایرانی یک کار درست و حسابی پیدا بشود دیگر کسی وبلاگ نویسی نمی کند. این بود انشای ما که آن را به معلم عزیزمان تقدیم می کنیم.
دانش آموز ساعی

در ضمن ما دور از چشم مامان یک وبلاگ درست کرده ایم که
موقع بیکاری توش بنویسیم، این هم آدرسش:
<http://storiesandnotes.blogspot.com>